

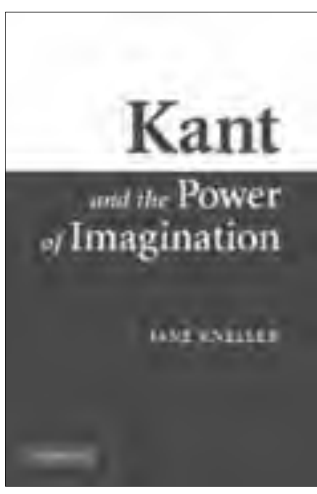


کانت و قوه تخیل

مصطفی امیری

اشاره:

نوشتار حاضر نقدی است از جیمز اشمیت James Schmidt بر کتاب کانت و قوه تخیل *Kant and the Power of Imagination* نوشته جین نلر Jane Kneller که در سال ۲۰۰۷ از سوی انتشارات دانشگاه کیمبریج منتشر شده است. کتاب ماه فلسفه



کانت را از راسخ‌ترین مدافعان عصر روشنگری، و نویسندگان رومانتیکی نظیر نووالیس^۱ را از دیرباز از سرسخت‌ترین منتقدان عصر روشنگری تلقی کرده‌اند؛ و در عین حال، رابطه ایده‌آلیسم آلمانی با فلسفه کانت همیشه پر دردسر بوده است - یادمان نرود که فیثته به گمان خود نظام فلسفی کانت را تکمیل می‌کرد، ولی کانت تلاش‌های او را به وضوح مردود شمرد. یکی از امتیازات بارز کتاب عالی نلر آن است که این تصور سنتی از اندیشه آلمان اواخر قرن هجدهم را به چالش می‌کشد و کانتی را به خوانندگان معرفی می‌کند که اشتراکات بیشتری با نووالیس و همفکرانش دارد تا با فیثته و پیروانش. نلر در این اثر به موشکافی درباره کارکرد مبهم تخیل در فلسفه نقادی کانت می‌پردازد، باورهای فلسفی نسل اول رومانتیک‌ها را حل‌اجی می‌کند، و به خوبی نشان می‌دهد که رومانتیک‌های یفایی^۲ حداقل به برخی از آرمان‌های عصر روشنگری پایبند بودند.

نلر این حکم معروف نووالیس را که «جهان باید رومانتیزه شود» تداوم، و نه مخالفت با، همان طرحی می‌داند که کانت در فلسفه نقادی خود با اهداف کلی‌تر عصر روشنگری مشترک می‌پنداشت. نلر معتقد است که تفاسیر رایج از نووالیس که او را صرفاً دلمشغول دادن معنایی متعالی به امر عادی و پیش پا افتاده نشان می‌دهد موجب غفلت از تأکید او بر این مسئله می‌شود که «فلسفه رومانتیک» هم به «تعالی بخشیدن» نیاز دارد و «هم به تنزل بخشیدن»: امور عادی و پیش پا افتاده باید رمزآلود شوند، و در عین حال، امور عرفانی و مرموز نیز باید «عادی و آشنا» شوند (صص ۲۱-۲۲). اگر نلر نظیری برای نگرش دوم در فلسفه کانت می‌یابد، به قول خودش، «چندان اعجاب‌آور نیست» - زیرا به هر حال از دیر باز عده‌ای فلسفه کانت را تلاش برای «تنزل بخشیدن» و «زمینی کردن، یا طبیعی کردن مفاهیم متافیزیکی و تا آن زمان مرموز و وهم‌آلود» پنداشته‌اند. ولی آنچه کمتر کسی انتظارش را دارد، و نلر در کتابش بیشتر به توضیح همین موضوع پرداخته است، یافتن نقاط اشتراک بین بخش اول طرح فلسفی نووالیس با جوانب مهم اندیشه کانت است. از نظر نلر، هم کانت و هم رومانتیک‌های متقدم معتقد بودند که حوزه درک و دانش بشر شدیداً محدود است، ولی این اعتقاد راسخ را نیز داشتند که همیشه یک «سائق و کشش بشری دفع‌ناپذیر و طبیعی برای درهم شکستن این محدودیت‌ها» وجود دارد



(صص ۲۷-۲۸). بنا به باور اول، رومانتیک‌های اولیه نسبت به نسل اول ایده‌آلیست‌های آلمانی در زمرهٔ پیروان وفادارتر کانت قرار می‌گیرند. برخلاف فیثته که بنا داشت نظام فلسفی‌اش را بر اساس تحلیل موضوع [سوژه] استوار سازد، نووالیس و همفکرانش همچون کانت به توانایی موضوع [سوژه] برای توضیح و تبیین کامل خود شک و تردید داشتند (صص ۲۹-۳۰، ۳۳-۳۴، ۳۵-۳۶). در عین حال، این پیشنهاد، که کانت در کتاب نقد سومش مطرح ساخته بود، مبنی بر اینکه زیبایی‌شناسی می‌تواند چیزی بیشتر از مقوله «ذوق»^۳ را توضیح دهد، توجه رومانتیک‌ها را به شدت جلب کرده بود: این پیشنهاد راه را برای رسیدن به «نظریه‌ای درباره قوه تخیل در حکم نیرویی خلاق در انگیزه بشر و همچنین در طبیعت» باز کرده بود (ص ۳۶).

نلر در چهار فصل بعدی کتاب به توضیح نقش تخیل در تفکر کانت می‌پردازد، و بحث خود را با شرح جایگاه نقد قوه حکم در بحث گسترده‌تر ایده آزادی در فلسفه سیاسی، اخلاق و زیبایی‌شناسی قرن هجدهم شروع می‌کند. به عقیده نلر، کانت به سبب آنکه «نگرش عقل‌گرایان مبنی بر اینکه غایت هنر به کمال رساندن آدمی است» را مردود می‌شمارد در میان نظریه‌پردازان زیبایی‌شناسی عصر روشنگری فردی یگانه است (ص ۴۵): کانت استدلال می‌کرد که تأمل زیبایی‌شناختی مشمول «تقنین قوه فهم (یعنی مقوله‌ها) نیست» و در نتیجه از

هر نوع «تعیین شناختی» مبرا است، یعنی «شامل حمل مفاهیم تجربی عین [بژه] نمی‌شود» (ص ۴۳). به همین ترتیب، از هر نوع «تعیین اخلاقی» نیز مبرا است، زیرا تأمل زیبایی‌شناختی دلمشغول این مسئله نیست که آیا اعیانی که در آنها مذاقه می‌کند از لحاظ اخلاقی خوب هستند و یا اینکه می‌توانند فضایل اخلاقی را تعالی ببخشند (ص ۴۳). با وجود این، به رغم باور کانت به تمایز بین تأمل زیبایی‌شناختی و احکام اخلاقی و شناختی، نقد قوه حکم هنوز این امکان را موجه می‌شناخت که آزادی قوه تخیل می‌تواند چیزی بیشتر از یک «فراغت موقت از جهانی مملو از خصومت‌های اخلاقی» ارایه بدهد: «با استفاده از تخیل می‌توانیم، حداقل در تفکرمان، آنچه را طبیعت به ما می‌بخشد بگیریم و آن را به «طبیعت دیگری» مبدل سازیم. ما در حکم موجودات طبیعی فیزیکی مقید به قوانین طبیعت، و در حکم فاعل‌های اخلاقی مقید به قانون عقل عملی هستیم، ولی در حکم موجودات دارای قوه تخیل به هیچ یک از آنها مقید نیستیم و بنابراین قدرت خلاقه داریم.» (ص ۵۲)

ولی اگرچه از شرح کانت درباره آزادی تخیل چنین بر می‌آید که می‌توان شکاف بین «جوانب حسی و اخلاقی سرشت آدمی» را پر کرد، نلر اشاره می‌کند که خود کانت این استدلال را پی نگرفت، شاید به دلیل عدم توجه نسبی به خلق ادبی (در مقابل زیبایی طبیعی) در نقد قوه حکم (صص ۵۵-۵۶)، و شاید هم به دلیل تأکیدی که بر ساختارهای حقوقی و قانونی در فلسفه تاریخش گذاشته بود (صص ۵۶-۵۷). در نتیجه، توضیح نقشی که ایده آزادی تخیل کانت ممکن بود در حوزه اخلاقیات ایفا کند بر عهده فریدریش شیلر^۴ و شاگردش فریدریش فن هاردنبرگ^۵ افتاد- که معروفیتش با نام مستعار «نووالیس» قرین است.

نلر در فصل سوم کتابش نگاهی دقیق‌تر به نظریه زیبایی‌شناسی کانت می‌اندازد، و توجه خود را معطوف مقایسه نقش مقوله «نفع و مصلحت»^۶ در نظریه اخلاقی کانت و زیبایی‌شناسی‌اش می‌کند. نلر به ویژه دلمشغول این استدلال کانت است (در بخش ۴۲ نقد قوه حکم) که درک زیبایی در طبیعت ملازم با این ایده تلویحی است که «جهان نظم‌ی را از خود نشان می‌دهد که می‌تواند منشأ عدالتی شود که از لحاظ اخلاقی مشتاق آن هستیم.» اهمیت اخلاقی زیبایی طبیعی در این حس نهفته است که «طبیعت بیرون، به دلیل آنچه ظاهراً نظم عقلانی و غایت امر عینی است که در آن تأمل می‌کنم، می‌تواند مناسب موجوداتی چون من باشد» (صص ۶۴-۶۵). چنانکه نلر در فصل چهارم کتاب به طور مبسوط توضیح می‌دهد، کسانی که کانت را «اصولاً یک نظریه‌پرداز حوزه اخلاق که نظریه را زیرمجموعه عمل می‌دانست» تصور می‌کنند (ص ۷۲)، معمولاً از این نزدیکی اخلاق و زیبایی‌شناسی غافل مانده‌اند، تمایلی که هم در





جیمز اشمیت

«ساخت‌گرایان کانتی» (نظیر اونورا اونیل^۶ و کریستین کورسگارد^۷)، که متعقدند کانت «تقدمی روش‌شناختی» به عقل عملی می‌بخشد (صص ۷۳-۸۱)، و هم در رویکردهایی که پیروانشان به تقدم عقل عملی بر مبنای بنیادهای متافیزیکی اعتقاد دارند (نظیر کارل امریکس^۸ و ریچارد ولکلی^۹) دیده می‌شود (صص ۸۲-۸۷). نلر معتقد است که چنین تفاسیری «حق یکی از بزرگترین روشن‌بینی‌های کانت را به جا نمی‌آورد، و آن اینکه عقل نظامی از تأثیر متقابل اندیشه و عمل است» (ص ۸۱)، و بر خلاف آگاهی کانت از «خطر غلبه عقل عملی بر همه جوانب تجربه بشری» هستند (ص ۸۷).

نلر پس از آنکه نشان می‌دهد که چگونه نقد قوه حکم رابطه نزدیک‌تری از آنچه معمولاً تصور می‌شود بین زیبایی‌شناسی و اخلاق تلویح می‌کند، با بررسی برخی دلایل کانت برای شک و تردید نسبت به این قوه خاص بحث خود درباره قوه تخیل را به پایان می‌رساند. اگرچه هایدگر و دیتر هاینریش^{۱۱} (هر چند به دلایل متفاوت) معتقدند که کانت بعد از چاپ ویراست دوم نقد عقل محض به آن طرف به دنبال محدود کردن نقشی بود که تخیل در نظامش ایفا می‌کرد، نلر (با اشاره به پیشنهادات گرنوت^{۱۲} و هارموت بوهمه^{۱۳}) این سؤال را مطرح می‌کند که «آیا واقعاً تخیل جایگاهش را در نظام فلسفی کانت کاملاً از دست داد؟» (ص ۹۸). نلر اشاره می‌کند که به هر حال تخیل همچنان نقش مهمی در توضیح کانت درباره نقش قوه حکم از لحاظ غایت‌شناسی در نقد سوم (صص ۹۹-۱۰۴) و همچنین جایگاه برجسته‌ای در اندیشه سیاسی متأخر کانت داشت (صص ۱۰۴-۱۱۳). او با بسط این استدلال‌ها بیان می‌کند که کانت «لذت تأملات متافیزیکی بدون نفع-یعنی لذت متافیزیکی‌ورزیدن بدون آنکه در خدمت اخلاقیات یا سیاست باشد» را در حکم «مکانیزمی طبیعی و شاید حتی ضروری برای تعالی و پیشرفت بشریت می‌دانست»، مکانیسمی که نقشی در تاریخ فلسفه ایفا کرد که مشابه با نقش «جامعه‌پذیری غیراجتماعی» در پیشرفت تاریخی از این نوع بود: این مکانیسم کارکردی مثل «عقلانیت غیرعقلانی» دارد (صص ۱۱۵-۱۱۸). در نتیجه، هر چند کانت هیچ‌گاه از اصرار خود مبنی بر اینکه «وجود مطلق» قابل دسترسی نیست، زیرا خارج از توانایی فهم بشر است، دست برد نداشت، ولی همچنان تأکید داشت که «اشتیاق برای تأمل متافیزیکی امری ناگزیر و پرهیزناپذیر است...عقل به مقتضای ماهیتش در پی امر نامشروط است. ولی خطر در آنجاست که باور کنیم آن را یافته‌ایم» (صص ۱۱۷-۱۱۹). با وجود این، هر چند کانت همچنان مجذوب تلاش مستمر قوه تخیل برای فرارفتن از محدودیت‌های فهم بود، تمایلی نداشت که برای این قوه ذاتاً سرکش «جایگاهی برابر با شاخه‌های «قانونمند» تجربه بشری» قائل شود (ص ۱۲۰). این گام را نسل اول رومان‌تیک‌ها برداشتند که دو فصل آخر کتاب به شرح تفکر آنها اختصاص دارد.

نلر در فصل ششم کتاب طرح‌های فلسفی نووالیس و هولدرلین^{۱۴} را با طرح‌های فلسفی فیثسته و کانت مقایسه می‌کند و معتقد است که هر چند نووالیس و هولدرلین در پی یافتن راهی برای فایق آمدن بر شکافی بودند که فلسفه کانت بین طبیعت و آزادی ایجاد کرده بود، شدیداً از طرح فیثسته برای ارایه «شرح نظام‌یافته یکپارچه برای نفس بر مبنای فقط اصل اساسی آگاهی» انتقاد می‌کردند (ص ۱۲۳). در نتیجه، با اینکه در پی جبران چیزی بودند که نواقص اندیشه کانت تصور می‌کردند، مفاهیمی از موضوع [سوژه] بسط دادند که «بیشتر کانتی بود تا فیثسته‌ای» (ص ۱۲۴). نووالیس در اثرش به نام مطالعاتی در باب فیثسته^{۱۵} (که به صورت دستنویس باقی مانده و تاریخ نگارش آن به ۱۷۹۵ باز می‌گردد، و بخشی‌هایی از آن را اخیراً نلر ترجمه کرده است) استدلال فیثسته را مبنی بر اینکه فعل اولیه خودنهادی^{۱۶} که بنیاد نظام فلسفی‌اش را تشکیل می‌داد، در موضوع در حال تأمل به صورت «شهود عقلی» بلاواسطه حاضر است، رد می‌کند. در واقع، نووالیس مایل بود هر نوع امید به یافتن بنیادی مطلق برای استقرار یک نظام فلسفی را ناامید کند و نظام خویش را بر مبنای وجود «سائق فلسفی کردن» بنیان نهد که هیچ‌گاه نمی‌توان آن را ارضا کرد (ص ۱۳۰). هولدرلین نیز به نوبه خود معتقد بود، تا حدی که نزدیک شدن به معرفت نفسی که فیثسته به دنبال آن بود ممکن باشد، باید از طریق تحلیل تجربه زیبایی بیان شود-تحلیلی که شباهت بسیار زیادی با تأملات کانت در باب ماهیت امر والا^{۱۷} دارد (صص ۱۳۲-۱۳۴). فصل آخر کتاب به توضیح رابطه کانت و نووالیس می‌پردازد و استدلال می‌کند که آنها اعتقاد مشترکی به این مسئله داشتند که «میل و اشتیاق به امر مطلق، و امر نامشروط، یکی از خصوصیات ضروری عقل بشری است که نه می‌توان و نه باید آن را کاملاً سرکوب کرد» ولی شناخت واقعی چنین امر مطلقاً هرگز قابل حصول نیست. آنها کسانی را که-نظیر فیثسته-مدعی بودند چنین شناختی را حاصل کرده‌اند صرفاً قربانی «توهومات متعالی» می‌دانستند (صص ۱۵۹-۱۶۰). به عقیده نلر، آنچه آن دو را از یکدیگر متمایز می‌ساخت موضوع‌شان در قبال شناسایی محدودیت‌های عقل بشری بود. کانت «نسبتاً خوشبین» بود، در حالی که نووالیس خوشبینی



کمتری نسبت به او داشت: به همین دلیل بر تعقیب نتایج نظرات کانت درباره قوه تخیل در مسیری که خود کانت از رفتن در آن ابا داشت اصرار می‌ورزید. نلر برای نشان دادن یکی از حوزه‌هایی که رومانیک‌ها بحث‌های کانت را پی خواهند گرفت، تحلیل جذابی از بحث کانت درباره آنچه «بازنمایی‌های تاریک» نامیده بود، یعنی همان ایده‌هایی که ناخودآگاه هستند، ارایه می‌دهد. با توجه به عدم علاقه کانت به برخی کارهای هنری و به ویژه موسیقی، مثالی که برای توضیح مطلبش می‌آورد قدری غیرعادی است: مثال آرگ‌نوازی که در حال نواختن یک «قطعه فانتزیای آزاد» است (صص ۱۵۲-۱۵۷). قطعاتی که به سبک و شیوه استایلوس فانتاستیکوس نواخته می‌شد از جمله بی‌نظم‌ترین و بی‌قاعده‌ترین قطعات موسیقی قرن هجدهم بود و به عناصر بالبداهه‌ای اتکا داشت که نت‌نگاری برای آن بسیار دشوار بود. نلر اشاره می‌کند که بحث کانت درباره توانایی‌های نوازندگان چنین قطعاتی شباهت بارزی با بحث او درباره ماهیت «نبوغ» در نقد قوه حکم دارد- که او «استعداد ذهنی ذاتی که طبیعت از طریق آن هنر را قانونمند می‌کند» می‌نامد (نقد قوه حکم، ص ۴۶). نوازنده یک قطعه فانتزیای آزاد در حکم «نوعی پدیده طبیعی» عمل می‌کند که در پشت آرگ همان «عدم‌غایت‌مندی مقرون به غایت»^{۱۸} را که کانت در طبیعت یافته بود به نمایش می‌گذارد (ص ۱۵۴). موسیقی‌دان به هنگام بداهه‌نوازی «یک هنرمند «آگاه» نیست»: بلکه قوه تخیل است که او را هدایت می‌کند (صص ۱۵۷-۱۵۸).

به اعتقاد نلر، شباهتی که بین بحث کانت درباره «ایده‌سازی ناآگاه» که نوازنده فانتازیا را هدایت می‌کند و بحث ظرفیت‌های ذهنی که «نبوغ» را می‌سازد در نقد قوه حکم به ظرفیتی اشاره دارد که همه این‌ای بشر حائز آن هستند: توانایی تولید ایده‌های زیبایی‌شناختی - «شهود ذاتی که هیچ مفهومی برای بیان آن کافی نیست». نلر معتقد است که این توانایی امکان «فراتر رفتن از طبیعت» و ورود به «قلمرویی که باید باشد در مقابل آنچه که هست» را فراهم می‌آورد. بر مبنای چنین قرائتی، ظاهراً کانت پیشنهاد می‌کند که تخیل زیبایی‌شناختی راهی برای فراهم آوردن «امکان خلق والاترین نیکی - یعنی سعادت متناسب با فضیلت بر روی زمین» ارائه می‌دهد (صص ۱۵۸-۱۵۹). البته نلر در قرائتش از کانت آن قدر محتاط هست که مدعی نشود این همان چیزی است که کانت در نظر داشت، و می‌پذیرد که بحث او بیانگر «نگرشی است که کانت اتخاذ نکرد، ولی شاید باید اتخاذ می‌کرد» (ص ۱۵۸). نلر خود به تردیدی که «شاید» ممکن است حداقل برخی از خوانندگان کتاب درباره نتایج نظام‌مند بحث کلی‌ترش به خود راه بدهند، اشاره می‌کند: آنهایی که درباره این مسئله شک و تردید به خود راه می‌دهند که آیا عدم تضمین تلاقی سعادت و فضیلت فلسفه اخلاق کانت را تضعیف نمی‌کند، شاید لزوم یافتن چاره‌ای برای این عدم تضمین در ساز و کار تخیل را بخوبی درک نکرده باشند. ولی مسلماً هیچ شکی در اهمیت کار نلر در توضیح و تشریح نوع قرائت نووالیس و هم‌نسلاش - که به زعم خودشان شکاف ایجاد شده بین طبیعت و آزادی توسط کانت را بسیار جدی گرفته بودند - وجود ندارد. نسل اول رومانیک‌های آلمان را از دیر باز «ضد روشنگری» لقب داده‌اند. امتیاز بزرگ کتاب نلر این است که نشان می‌دهد آنها می‌توانستند، به نفع یا ضرر خود، صرفاً خودشان را پیروان صالح کانت بنامند.

پی‌نوشت‌ها

17.sublime.

Purposive Purposelessness. مستعمل استاد عزت‌الله فولادوند. ایشان در کتاب فلسفه کانت درباره غایت و غایت توضیح می‌دهند که «غایت» همان هدف یا مقصود یا غرض است. «غایت» یا «مقرون به غایت بودن» در اصطلاح کانت یعنی در خدمت هدف و غایتی بودن یا حکایت از وجود غایتی کردن. غایت، علت به وجود آمدن شیء برای رسیدن به هدف است. مثلاً می‌گوییم غایت و غرض از گوش، شنیدن است - یعنی شیء مورد نشر (گوش) جز برای رسیدن به این هدف (شنیدن) به وجود نمی‌آید. اما این هدف، عملی است که انجام می‌شود و چیزی نیست که بتوان آن را مانند اشیا به حس ادراک کرد. به عبارت دیگر، مفهوم یا تصویری است که برای ما دست می‌دهد. نهایت اینکه، بنا به فرضی که کرده‌ایم، آن شیء (گوش) بدون این مفهوم (شنیدن) موجود نمی‌شد و، از این رو، مفهوم را می‌توان علت وجودی شیء بشمار آورد. علت واقع شدن مفهوم را برای شیء (که معلول است)، غایت می‌گوییم. [مترجم]

- 1.Novalis.
- 2.Jena Romantics.
- 3.Taste.
- 4.Friedrich Schiller.
5. Friedrich von Hardenberg.
- 6.Interest.
- 7.Onora O'Neill.
8. Christine Korsgaard.
- 9.Karl Ameriks.
- 10.Richard Velkley.
- 11.Dieter Heinrich.
- 12.Gernot.
- 13.Harmut Böhme.
- 14.Hölderlin.
- 15.Fichte Studies.
- 16.Self-positing.